

و مستحقان محروم مانده و مستأکله و متغلبان به ظلم و عدوان در تصرفات ناسشروع شروع نموده و هرکس را که از دیوان به حکومت و تصرفی و مقاطعی وقفی تعیین می کنند، آن وقف را ملک خود می داند و تصرفات مالکانه می کند... واقفان... محصول هروقت را به طایفه ای معین مخصوص گردانیده اند، در غیر ایشان حرام کرده... تا غیر مستحقان متصرف آن نگردند... چرا باید که ارتکاب جرایم نواب و نزدیکان کنند؟ و حضرت سلطنت بدان مخالفت و مطالب گردد؟... صدقات پادشاهان باید که به جمیع طوایف واصل گردد، نه آنک صدقات گذشتگان را ملازمان پادشاه به حرام خورند و بدنامی دنیا و جواب آخرت بر پادشاه باشد... دعاگوی دولت، خواه از طریق مکاتبت به اعلام و آنها می رساند تا بندگی حضرت به تحقیق این حال اشتغال فرموده، اولاً دست مستأکله و متغلبان از تصرف موقوفات بکلی کوتاه گرداند و استرداد آنچه به غیر شرع و شروط واقف تصرف نموده باشند، واجب دانسته به مصارف مشروع مستغرق گرداند... و بعد از آن حکومت و تصرفی اوقاف در جمیع ممالک به ابناء متدین و صلحاء متشرع تفویض فرماید، و با وجود اعتماد بر امانت و دیانت مفوض الیه، به هر چند روز تخصص احوال معاش او با طایفه ای که شرعاً و حکماً در اهتمام او باشد واجب داند... بر پادشاه واجب است که از جمیع قضایا استخبار فرماید و در ترک کلیات امور و معظمت مصالح با جمیع خلائق عموماً، و با نواب و مقربان خصوصاً ساهله و مساحه جایز نشمرد... و نگذارد که اوقاف را به هیچ آفریده به مقاطعه و ضمان دهند. چه منشأ هر تغییر که در شروط واقفان اتفاق افتد، از اینجاست. و چون از جمله موقوفات و ابواب البر، یکی مدارس است که جهت طلبه علوم ساخته اند، مادام که بحصولات اوقاف آن به مصارف شرعی رسد، در اندک روزگاری مستعدان بسیار... به مراتب فحول افاضل رسد و ممالک به وجود علمای نامدار و فضیله نفوی کردار که به غایت خالی است، آراسته گردد و اعظم اسباب رونق و آبادی مملکت، وجود این طایفه است. چه تمیز میان حلال و حرام و رعایت دقیق شریعت و احکام صیانت دماء و فروج، و محافظت اسوا و املاک و غیر آن به قلم و قنوا ی ایشان منوط و مربوط است. و چون هر منصب به مستعد و مستحق آن تفویض رود، تربیت علماء اسلام در ضمن آن به حصول پیولدد...»

واصفی در بدایع الوقایع می نویسد: «مولانا حاجی محمد فراهی را رحمۃ الله علیه، زهد و تقوی و ورع به مرتبه ای بود که از ایشان منقول است که از ولایت به دیدن فرزندان خود... که در مدرسه نظامیه به تحصیل مشغول بوده، تشریف آورد؛ به خانۀ مدرسه درآمدند و در گوشۀ خانه مقدار گندمی دیدند انباشته، پرسیدند که این چیست و صاحب این چیست؟ فرزندان فرمودند که این گندم وظیفه است از مال وقف. چون حضرت مولانا این سخن شنیدند، برآشفته گفتند ای درین و افسوس، از زحمتهایی که در پی شما ضایع شد، من چنان می کردم و امیدوار بودم که خانۀ ضمیر شما از چراغ علم و معرفت نورانی شده باشد و گلچینه دل شما از جواهر حقایق و معانی پرگشته باشد، باطن شما خود از دود طعام و آب تیروبیاه بوده است؛ شما طعام وقف می خورده اید و در پی علم، رنج و زحمت بیهوده

می برده‌اید.» و این بیت را خواند که:

فقیه مدرسه دی مست بود، فتوی داد
که می حرام ولی، به زمال اوقافت^۱
در جای دیگر حافظ گوید:

بیا که خرقة من گرچه رهن می‌کنده‌هست
موقوفات در عهد صفویه: مؤلف تذکرة الملوك اطلاعات کمی راجع به موقوفات به دست می‌دهد: «هرگاه متولی از ابتدای حصول امر وقف از طرف واقف در وصیتنامه تعیین نشده باشد، متولی را یکی از دو صدر، بر حسب موقعیت جغرافیایی و ماهیت موقوفه معین می‌کنند، برای هر دو شق در دستگاه حکومت یعنی خاصه ممالک فقط یک دایره موقوفات وجود داشت که در آن تعداد کثیری وزیر و مستوفی و مشرف و غیره وجود داشت، و از آن جمله فقط برای مستوفی موقوفات ممالک در تذکرة الملوك فصلی اختصاص یافته است.»

کمپفر^۲ از مقامی به نام وزیر موقوفات سخن می‌گوید که در صورت فوت صدر، سمت وی را عهده‌دار می‌گردید. و شاردن از مستوفی موقوفات که نیابت و دستیار صدر بوده و در صورت غیبت، وظایف آنان را انجام می‌داد... شاردن می‌نویسد: «دفتر موقوفات بر اساسی همانند دایره حسابداری (یعنی دیوان) استوار شده است و دو شعبه داشت: یکی برای املاک خاصه یا موقوفات سلطنتی، و دیگری برای املاک موقوفه توسط کسان دیگر.»^۳

در دوره صفویه، نیزگاه سلاطین و اسرا و فرمانروایان، قسمتی از اموال خود را— که غالباً با ظلم و زور و از راههای نامشروع تهیه و تدارک شده بود— به‌سور خیریه وقف می‌کردند.

در این فرمان که در ۱۸ جمادی الاولی ۴۸۹ به‌رشته تحریر درآمده است تأکید شده است که «متولی طبق احکام شرع و دستور واقف، در شروع و تسنیق آستانه مقدسه و مسجد متبرک کوشیده به ضبط محصولات و تعمیر رقبات آنجا قیام نموده، نگذارد که قصوری در آنجا واقع شود و حاصل رقبات آنجا را به‌موصی که در دستور العمل مقرر شده... به‌مصرف وجوب رساند. مستأجران و عمله و کارکنان و رعایای محال متعلقه به آستانه مقدسه و مسجد متبرک، اصلاً یک دینار و یک‌سن بار بی‌وقف و مهر متولی مشارالیه دادوستد ننمایند و پنهان ندارند و ستوجهات خود را به‌دستور معمول مملکت به‌متولی جواب گویند، و هیچ آفریده به‌خلاف شرع و شرط واقف، در موقوفات آستانه مقدسه و مسجد مذکور مدخل ننماید. سادات عظام و قضات اسلام و حکام کرام و اکابر و اهالی و کلانتران و کدخدایان مدینه‌المؤمنین قم و سلطانیه... به‌خلاف شرع شریف و شرط واقف، طلبی از متولی مذکور نمایند و فعله آنجا خود را به‌عزل او معزول و به‌نصب او منصوب شناسند...»^۴

**فرمان شاه طهماسب
راجع به واگذاری
تولیت آستانه قم
به شجاع‌الدین محمود**

۱. بدایع الوقایع، پیشین، ص ۹۲۱.

۲. سازمان اداری در عهد صفویه، ص ۹۹.

۳. سازمان اداری در عهد صفویه، پیشین، ص ۱۴۸.

۴. مجله بردسیهای تاریخی، سال ۴، ن ۴، ص ۲۲۵.

وقفنامه آب فرات از عهد شاه طهماسب

سند وقفنامه مورخ سال ۹۳۵ هجری دایر بر وقفهای شاه طهماسب برمشهد حضرت امیر و امام حسین، از لحاظ تاریخی ارزش فراوان دارد. اصل سند متعلق به آقای اسماعیل دولتشاهیست و به کوشش ایرج افشار در فرهنگ ایرانزمین درج شده است و ما جمله‌ای چند از این وقفنامه را نقل می‌کنیم:

پس از مقدمه‌ای مفصل می‌نویسد: «... وقف صحیح شرعی لازم جازم مؤکد مؤید نمود بالعبارۃ الصحیحۃ المنطبقۃ علی قواعد الشرع الشریف و مقتضیاته قربۃ الی الله و طلباً لمرضاة، آنچه در وقت انشاء وقف مذکور منسلک بود، در سلک ملک نواب کامیاب و آن عبارت است از تمامی نهر مجدد، واقع در اراضی بلد طیبه حله سیفیه من اعمال عراق عرب، جاری در مجرای قدیم بایر که معدود بوده از جمله موات من نهر، نهر معروف به شط نیل که منسحب است از آب فرات و حفر نموده و کلای آن اعلیحضرت است... و وقفیت نهر مذکور به مشهدین منورین قدس اساس واقع است بر ملاحظه اخماس دو خمس از آن بر سرقد معلائی نیروی و سه خمس بر مشهد شهادت لوای حایری که محصول و منافع آن صرف شود در مصالح و حوایج مشهدین مقدسین که اهم آن عمارت و مرمت است و بعد از آن تهیه فرش و روشنایی از قالی و حصیر و شمع و چراغ و سایر اسباب اضاعت و تنویر، و بعد از آن مؤنه دولتمدانی که سعادت ازلی و توفیق لم یزلی سمد و معاون ایشان گشته، شرف خدست و ملازمت عتبتین علیتین به ایشان مفوض و مرجوع باشد، و همچنین مصالح جمعی دیگر از اعزه و اشراف که... به مطالعه علوم دینیّه و مباحثه معارف یقینیّه اشتغال داشته باشند... و مؤذن، و خطیب، عالم، عارف... ضابط و کاتب و مباشر و محاسب بحسب العرف و العادة... و چون آن وقف همایون در تاریخ سنه خمس و ثلاثین و تسعمانه سمت صدور یافت تاریخ آن بوجه مسطور ذیل مرقوم کلک قضا شد.

شاه طهماسب	شاه عرش پناه
کعبه دین و قبله ایمان	...
ساخت نهری روان ز آب فرات	که بود رشک چشمه حیوان
تا کند وقف کربلا و نجف	از سر صدق و از ره احسان
سال تاریخ آن خرد می‌خواست	که نماید عیان به حسن بیان
نهر آب فرات کلک قضا	زد رقم بی زیادت و نقصان

پس از بازگرفتن آذربایجان از دولت عثمانی، شاه عباس املاک و مستغلات خود را وقف پیغمبر اسلام و دوازده امام کرد. به موجب وقفنامه‌ای که شیخ بهایی نوشت، تولیت این موقوفات در زمان حیات شاه عباس با شخص وی و پس از او با پادشاه زمان بود. به گفته جلال الدین محمد بزدی شاه عباس ثواب مصرف حاصل از هر یک از موقوفات را به یکی از اجداد یا برادران و بستگان خود انحصار داد.

«... نواب کلب آستان علی بن ابیطالب (ع) عباس صفوی مبلغ فلان در وجه وظیفه و مدد معاش فلانی از فلان محل رساند که به خرج مجزاست. الیوم حساب کردند هر ساله

شش هزار تومان حاصل به مستحقین داده می‌شود. از موقوفات حضرات ائمه معصومین بدین تفصیل و روز بروز در تزیید است.

«وقف حضرت رسالت پناه محمدی صلوات‌الله‌وسلام علیه که ثوابش از ثواب جنت مکان، شاه طهماسب است، از بابت استغلات قزوین و کاشان و اصفهان و بعضی از محال اصفهان ۱۵۴۹ تومان...»

... شاه عباس عواید مالیات‌ها و عوارض دیوانی را حلال نمی‌دانست، زیرا همیشه پولی را که می‌خواست در راه خدا خرج کند یا به فقیران و مستمندان دهد، از عواید اوقاف برمی‌داشت.»^۱

وقفنامه گنجعلی خان
املاک گنجعلی خان توسط خود او وقف آستان امام‌رضا شد. هرچند اصل وقفنامه که گویا به خط میر بود، در دست نیست؛ اما صورت رقبات آن بدین شرح در زمان قاجاریه ضبط شده است:

«موقوفه دارالامان کرمان، موقوفات گنجعلی خان، باغ واقعه در بعلی‌آباد مدعو به باغ عباس آباد که حال زمین بیاض مزروعی است. مجاری و منافع قنات جدید که خود نواب واقف ساخته مشهور قنات گنج آباد بالتمام منافع و مجاری میاه از جمله سهام بعلی‌آباد مزبور که شرب باغ مزبور می‌شود، سوی اراضی مزروعی خان واقع در بازار محمودی شهر که نواب مشارالیه احداث کرد، سوی دکاکین و کاروانسرا که وقف مسجد است مشهور به خان گنجعلی خان بالتمام. حمام مشتمل بر باغچه‌ها و اراضی عالیه جانب جنوب، و موضع حمام مزبور ضلع جنوبی میدان مزبور است مشهور به حمام گنجعلی خان. باب بازار مشتمل بر دکاکین و حجرات تحتانی و فوقانی، دکانه‌ها و تختگاهها و فضای میدان، و این دکاکین بر سه ضلع میدان واقع، شمال و غرب و جنوب بالتمام. یخدان، مجاورت بریخدان متعلق به شهریاری عبدالرشیدخان و از اطراف به خرابه‌ها و عمارات منهدمه شهر قدیم کرمان و شارع عام. باب، قنات شهرآباد که سمت می‌شود، قنات مزبور به لنگر شیخ عبدالسلام که تقریباً به طول هفت فرسخ است و محدود به حدود ذیل بالتمام: به قنات (؟) آباد و حسن آباد و احمدآباد و کان (؟) حومه غرباً به قنات بهجت آباد و (؟) آباد، شرقاً یک‌صد سن بذرافشان، از جمله مزرعه مبارک آباد واقع در فوق من محال رفسنجان...»

ظاهراً وقفنامه او تاریخ ۱۰۰۸ داشته که در کتاب *آئین‌الرضویه* این تاریخ ضبط شده. مصارف این موقوفه را نیز چنین نوشته است:

«بعد از وضع تعمیرات رقبات موقوفات مزبوره و یک عشر حق التولیه، مازاد او را به قرار ذیل مصرف دارید: موجب و قسمت ۲ تومان، موجب ۱۲ تومان، قسمت ۸ تومان. حفاظ آستانه مقدسه وجه تبریزی سالیانه ۵ تومان، مؤننان آستانه مقدسه ایضاً سالیانه ۳ تومان. سوم با اطلاع قضات به اراض اقدس به جهت روشنایی حرم محترم تقدیم شود، سالیانه ۵ تومان. نمد کورک نمازی، به اطلاع اهالی و اعیان کرمان به جهت آستانه مقدسه فرستاده شود، سالیانه ۳ تومان آنچه از مصارف فوق باقی بماند، فرش عالی به جهت حرم محترم همه ساله خریداری

لموده روانه دارند، و اگر علاوه برآید، متولی مختار است که بر خدام والامقام آستانه مقدسه و طلاب علوم دینیہ عاید دارند. تولیت آن در زمان حیات با خود واقف و بعد از فوت، با ارشد و اصلح اولاد ذکور... و در صورت نبودن اصلح و اکبر اولاد ذکور، به انقراض اولاد ذکور اکبر و اصلح اولاد، اولاد ذکور از اناث بطناً بعد بطن و در صورت انقراض تولیت، با متولی- باشی آستانه مقدسه است.»^۱

البته گنجعلی خان و امثال او این همه اسلاک را بارعایت عدل و انصاف به دست لیاورده اند و ساختمانهای بزرگ و کاروانسراها و بازارها و مساجد و حماسها و آب انبارهایی که به فرمان گنجعلی خان ساخته شده بود، بدون ظلم و ستم و سختگیری نسبت به کارگران پایان لیاخته است. وقتی که مردم از ستمگریها و تعدیات گنجعلی خان به شاه عباس شکایت کردند، شاه شخصاً برای بازرسی آمد. ولی چون او را از جوانی می شناخت و به او علاقه داشت، شکایات مردم را به چیزی نگرفت.

می گویند «خان دریک روز پنجاه نفر فعله را به جرم ظفره از کار بنایی سوخت و آتش زد. و تعدی زیاد به مردم کرد.» با این حال شاه هنگام مراجعت او را تشویق کرد و گفت: «از امروز حکومت هرات و قندهار نیز به قلمرو تو اضافه می شود. تو بناهای خود را تمام کن، شکایات و فریادهای مردم تمام می شود، اما بناها و آثار باقی خواهد ماند...»^۲

از این جمله کوتاه می توان به طرز فکر شاه عباس و عدم توجه او به حقوق مردم پی برد. بطوری که از رونوشت وقفنامه سورخه یک هزار و نود و نود قمری مرحوم جد میرزا ابراهیم ظهیرالدوله برسی آید، مصرف عواید موقوفات همیشه در وقفنامه ها دقیقاً ذکر می شده است. فی المثل در وقفنامه

مصرف موقوفات ظهیرالدوله

سابق الذکر «... عشر خیراتی عموماً و مجملاد در وجه زوار و سکنه و خدمه نجف اشرف و سایر اقرا و ساکنین مقرر شده» و تأکید شده است که مأموران دولتی و دیوانی، اعم از امرا و حکام و متصدیان شرعیات و داروغگان و تیولداران و کلاتران و جز اینها، هیچ گونه مداخله و تصرفی در اصل رقبات و حاصل آنها ننمایند. بلکه استقلال متولی (۱)، کاملاً دعایت نمایند... دیگر این که مقرر می دارد «هرساله قیمت ده هزار من غله به وزن تبریز را از رقبات وقفی آذربایجان به تسعیر دیوان، و دوازده تومان نقد را از حاصل رقبات عراق تا سی و دو تومان نقد کرده با معتمدان به دارالمؤمنین قم فرستاده تسلیم نایب متولی نماید... که ایشان آن وجه را در آن سرکار صرف روشنائی شمع و چراغ و مشعل و بخور و سایر ضروریات کنند... و دیگر و طایف و سرسوم و جیره طلبه و خدمه و عماله (۲) متولی هر سه ماه به سه ماه روز جمعه پس از فراغ از نماز و دعا... دست به دست عاید کرده قبض مفصل اسم به اسم به مهر آن جماعت گرفته... صورت محاسبه را در دفتر سررشته موقوفات مزبوره ضبط نماید تا عندالرجوع حقیقت جمع و خرج حاصل واقعی و اصلی هر سال و هرتاریخ معلوم و ابواب مساهله مسدود گردد.» همچنین در این وقفنامه حصه نقدی و جنسی هریک از طلبه و عماله و مدرسان و خطبا و پیش نمازان و مؤذنان و دیگران دقیقاً معین شده و مقرر گردیده است که در ایام متبرک

۱. آسیای هفت سنگ، دکتر باستانی پاریزی، پیشین، ص ۱۴۸، به نقل از آثارالرضویه، ص ۵۸-۲۵۷.

۲. آسیای هفت سنگ، پیشین، ص ۱۶۱.

به آنان به جای غذای معمولی، غذایی مطبوعتر توام با عسل، افشره و شیرینی و پنیر بدهند. در این وقفنامه مطالعه کتب وقفیه مجاز شمرده شده، ولی به احدى از متولی یا غیر او اجازه بیع و رهن و هبه و معاوضه و غصب و تحریف و تبدیل کتب وقفی داده نشده است. مقرر شده است که مدرس لااقل چهارادس از فنون علوم معقوله و منقوله را به طلاب بیاموزد. «ادبیات از نحو صرف و منطق و معانی بیان و عروض و قافیه و معما و امثال آنها، حکمیات که در طریق تعلیم حکماء حقیقت شمار ابتدا از ریاضی کرده و از بباطیقی و هندسه و هیأت گذشته برطبیعی و الهی ترقی کرده اند.

تفاسیر از قبیل مجمع البیان و انوار التنزیل و کشاف و تفسیر کبیر و معالم و تأویلات و جوامع و غیر آنها، درسی فقهیات آنچه را از اصول و فروع ذهن و شوق و فهم و رغبت طلبه خواهان و مناسب ایام و اعوام باشد، رجب و شعبان و رمضان را مخصوص مقابله و تصحیح کتب احادیث و تفاسیر شیعه و ادعیه صحیفه معتبره گردانند.

به هریک از طلاب، آفتابه، لکن، پیسوز، سفندان، کاسه، بشقاب، نعلبکی، پیاله می دادند و رسید آن را می گرفتند و به طلاب در ایام نوروز چند دسته کاغذ و چندین قلم و مرکب می دادند و ظروف شکسته و فروش مندرسه آستانه را تبدیل یا ترمیم می کردند...» این وقفنامه در زمان شاه سلیمان صفوی تنظیم شده و اصالت آن را جمعی از روحانیان از جمله محمدباقر مجلسی تأیید و اسضا کردند.

اصل منحصر به فرد رونوشت وقفنامه ظهیرالدوله نزد آقای غلامرضا بزرگزاد رزند مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن خان بزرگزاد مستوفی مقیم اصفهان می باشد، با اجازه ایشان و دوست ارجمند آقای علی اکبر بزرگزاد، قسمتهایی از این وقفنامه، که سابقاً چاپ شده بود نقل گردیده است (صفحه ۱ به بعد)

به موجب لوحی از سنگ سفید به طول ۱/۳۱ و عرض ۸۳ سانتیمتر که در بهار سال ۱۳۴۰ به دست آمده است، در دوره شاه طهماسب اول امیراصلان در ملازمت سلطان احمد میرزا، اقدام به حفر نهری می نمایند و آب مباح به مسجد جامع می آورند و وقف بر مسجد جمعه اصفهان می نمایند. اینک جمله ای چند از لوحه سنگی به خط ثلث برجسته: «بیمین توفیق ربانی در زمان... شاه طهماسب در ملازمت شاهزاده عالمیان... سلطان احمد میرزا (فرزند نهم شاه طهماسب)... امیر اصلان این رستم سلطان لله افشار ارشلو، از زنده رود اصفهان حفر نهری نمود، آب مباح به مسجد جامع آورده وقف کرد قره الی الله تعالی بر عموم... که مسلمین و مسلمات از شرب و طهارت آن محفوظ باشند. و چون از مسجد خارج شد، به هر محل که جاری شود، منافع آن را به مصرفی که در وقفیه مسطور است، صرف نمایند. و شرط نمود به اشراف و نظارت حضرت شیخ الاسلامی... و بعد از آن حضرت ارشد اولاد ذکور صلیبی آن حضرت نسلا بعد نسل... متولی وقف مزبور بوده و به نظارت تولیت... قیام و اقدام نمایند...»^۱

لموله‌ای از مهر و
امضای علما و
روحانیان بزرگ

در صدر طوماری مربوط به وقفنامه بقعه و مدرسه شهشهان، جلال‌الدین محمد ترکه در کنار سجل و مهر شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی، ورقه مزبور را چنین تسجیل می‌نماید: «هو مضمونه من المبدأ الی المنتهی من الوقفیه والتولیبه ثابت لدى، وانا الفقیر الداعی لخلود دولة‌العلیه محمد الترهه کان الله له. و سپس آنرا مهر می‌کند و سجع مهری این است: الملك لله عبده جلال‌الدین محمد ترکه و ذیل سجل شیخ بهایی و جلال‌الدین محمد ترکه چند نفر دیگر از علمای اصفهان آنرا تسجیل و مهر کرده‌اند.»^۱

تا گفته نگذاریم که «جلال‌الدین محمد ترکه از علمای معاصر شاه‌عباس بزرگ و هم‌زمان با شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی است و مقام و شخصیت روحانی او تالی‌تولو شیخ بهایی بوده است.»^۲

وضع موقوفات از مرگ کریمخان زند تا انقراض سلسله قاجاریه هیچ‌گاه چنان‌که باید و وسایمان نیافت و دولت و روحانیان بدون توجه بمنافع مردم و منظور واقف، در موقوفات دخل و تصرف می‌کردند در حدود ۸۰ سال پیش در جریان نهضت مشروطیت، فرقه دموکرات که یکی از جمعیت‌های مترقی آن دوران بود در مورد موقوفات معتقد بود که: «همه موقوفات باید تحت نظارت و اداره دولت بوده، عایدات موقوفات عمومی صرف معارف گردد، البته این هم مغایر باطواء «وقف‌خوران و مفت‌بران است» هزار وجه تراشیده و اقراها خواهند بست.»^۳

۱. فهرست‌ها، الملل والنحل، مقدمه، به قلم جلالی نا، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۴۶.

۳. فکر دموکراسی اجتماعی، دکتر آدمیت، ص ۱۲۵.

حکام و استانداران بعد از اسلام

حکام و عمال دولت در صدر اسلام: از دورهٔ خلافت عمر به بعد در نتیجهٔ گسترش قلمرو اسلام، غالباً برای حسن جریان امور، ناچار شدند عده‌ای را به نام حاکم یا عامل به مناطق مختلف گسیل دارند.

از میان خلفای راشدین عمر و حضرت امیر درکار حکام و عاملان نظارت دقیق می‌کردند. «عمر غالباً می‌ترسید عاملان نگذارند که ستم‌رسیدگان، به خلیفه راه جویند و یا خود دوری راه، آنها را از دیدار خلیفه باز دارد. از این رو هر کس از دست عاملی شکایت داشت، عامل را می‌خواست و او را با آن کس که از وی شکایت داشت می‌نشانند و رسیدگی می‌کرد. اگر حق با شکایتگر بود، بی‌هیچ ملاحظه‌ای داد او را می‌داد و حق او را از ظالم می‌ستد. وقتی عاملی را به جایی می‌فرستاد، در نزد عده‌ای از مهاجر و انصار با او عهد می‌کرد که او مرکب نهند و فتاد ننشیند، جامعهٔ فاخر نباشد و خوددنی دلیذیر نخورد و برای خانهٔ خود در مسافهٔ تسامردم از وی دور نمانند. با این همه وقتی عاملی را به ولایتی گسیل می‌کرد، حساب دارایی او را می‌گرفت. و چون او از آن محل بازمی‌گشت، اگر برمالش افزوده بود، از آن فزونی ایسی را برای بیت‌المال می‌گرفت... مکرر می‌گفت که این عاملان نه برای آن فرستاده می‌شوند که بر مردم ستم کنند، بلکه برای آن که... بین آنها به عدل و صواب حکم برانند. گمان می‌کرد که اگر در قلمرو او به کسی ستم رود و وی در رفع آن نکوشد، مسئول و گنهگار است.»

می‌گویند وقتی از سلمان فارسی پرسید که من خلیفه‌ام یا پادشاه؟ سلمان گفت: «اگر یک درهم از آنچه به مردم تعلق داد برگیری و در آنچه جای آن نیست به کادری پادشاهی نه خلیفه.» عمر از این سخن به رقت آمد و اشک در چشم آورد، زیرا آرزوی او آن بود که خلیفه باشد و گویی پادشاهی را برای خویش کوچک می‌شمرد.»^۱

با اینحال چنان که تاریخ نشان می‌دهد، عمر نخستین خلیفه‌ای است که مصالح سیاسی خود را بر منافع عمومی ترجیح داد و برای آن که از دسایس و تحریکات بنی‌امیه در امان باشد مردم منحرف و فاسدی چون معاویه را به حکومت شام برگزید، درحالی که کاملاً می‌دانست که ابوسفیان و فرزندش معاویه چه در زمان حیات پیشوای اسلام و چه پس از رحلت وی

هیچ گاه به رسالت محمد (ص) از ته دل معتقد نبودند، اسلام آوردن آنها مصلحتی بود و همین که دیدند که نهضت محمدی تبدیل به نیروی سیاسی و انقلابی پیشروی شده است، بر آن شدند که با قبول اسلام، از این نیروی عظیم در راه منافع خود و خاندان خویش استفاده کنند. عمر در نخستین سالهای حکومت معاویه، دریافت که وی از روش «اکاسره» یعنی از راه و رسم شهریاران ایران و روم، پیروی می کند و به رعایت مبانی مذهبی و سنت ابوبکر و عمر پای بند نیست، به همین مناسبت یکبار به روش او اعتراض ملایمی کرد، و به پاسخ بی اساس و غیرسوجه او قانع و تسلیم شد.

به این ترتیب می بینیم که انحراف اسلام از اصول اولیه، از عهد عمر آغاز شد و در دوره عثمان که مردی ضعیف و سست اراده بود گرایش به حکومت فردی قوت گرفت، این مرد بجای آنکه پاکترین و آگاهترین افراد را به حکومت نواحی برگزیند، اقربا و بستگان خود را به همکاری دعوت نمود و به اعتراضات عمومی توجه نکرد و به دموکراسی ضعیف و سست بنیان اسلامی که تا پایان خلافت عمر، کمابیش از طرف خلفا رعایت می شد پایان بخشید، عثمان از بی خبری مردم سوء استفاده کرد و راه را برای حکومت بنی امیه که دشمن اسلام و عدالت بودند هموار کرد.

ابوالعلاء معری که از منتقدین بزرگ اجتماعی در جهان عرب و اسلام است هزار سال پیش، از بی کفایتی بعضی از فرمانروایان و سوء سیاست آنان سخن می گوید. به نظر او «امیران در انجام کارها اشکال تراشی می کنند و برای پایمال کردن حقوق خلق در میان آنها پریشانی و تفرقه ایجاد می کنند. درحالی که همین مردمند که امیران را برای اداره امور مملکت اجیر کرده اند، اینک جمله ای چند از گفته های او:

«زندگی خسته کننده است، تا کی با مردمی معاشرت کنم که امیرانشان برخلاف مصالحشان رفتار می کنند؟»

«بر مردم ستم کردند و فریب آنها را جایز شمردند، درحالی که اجیر آنها بودند، مصالح آنها را زیر پا گذاشتند.»

ابوالعلاء، می گوید: «امیران از مردم مالیات می گیرند، ولی برای آنها امنیت ایجاد نمی کنند، بلکه مردم را در برابر دشمن تنها می گذارند. فرمانروایان را می بینم که به ملت توجهی ندارند پس برای چه مالیات گرفته می شود؟»

«کار امیرانشان موسیقی و شراب است و کار حکام آنها باج و خراج گرفتن.»

«پیشوایان در چپاول ثروت مردم و تجاوز به ناموس آنها کوشش می کنند.»

«اگر ریاست و فرمانروایی با داریت همراه نباشد. سیاستمدار از جاده حقیقت منحرف

می شود.»

«بدترین مردم فرمانروایی است که از رعیت می خواهد او را سجده کنند.»

«شیطانها بر مردم امیر شده اند و در هر شهری شیطانی فرمانروایی می کند.»^۱

عقیده دانشمندان در باره حکام و فرمانروایان: با این که متفکران مردم دوست از دیرباز حکمرانان را به وظائف اجتماعی، اخلاقی و سیاسی خود آشنا کرده اند، مع ذلک

در طول تاریخ کمتر به کسانی برسی‌خوریم که پس از استقرار بر اریکه فرمانروایی مصالح و مبالغ عمومی را رعایت کرده باشند. غزالی در پیرامون «رعیت داشتن و ولایت راندن» مطالب جالبی می‌نویسد و به مسئولیت خطیر والی اشاره می‌کند:

«بدان که ولایت داشتن کار بزرگ است و خلافت حق است در زمین چون برسیل عدل بود، و چون از عدل و شفقت خالی بود، خلافت ابلیس است، که هیچ سبب فساد مفیدتر از ظلم دانی نیست. و اصل ولایت داشتن علم و عدل است، و علم ولایت دراز است ... والی باید بداند که او را بدین عالم برای چه آورده‌اند و قرارگاه او چیست و دنیا منزلگاه اوست نه قرارگاه او. و او بر صورت مسافری است که رحم مادر بدایت منزل اوست و لحد گور، نهایت او. و هرسالی و ماهی و روزی که می‌گذرد از عمر او چون مرحله‌ای است که بدان نزدیک می‌شود به قرارگاه خود... عاقل آن بود که در منزل دنیا جز به زاد راه مشغول نشود و از دنیا به قدر ضرورت و حاجت قناعت کند و هرچه بیش از آن بود همه زهر قاتل بود... هر چند جمع بیش کند درد و حیرت بیش بود و نصیب او جز به قدر کفایت نبود و باقی همه وزر و وبال جهان باشد. و در وقت مرگ، جان‌کنند بر او سخت‌تر بود، و دین آن وقت بود که حلال بود و اگر از حرام بود خود عذاب و عقوبت برین حسرت بگذارد، و ممکن نیست از شهوات دنیا صبر کردن مگر به ورع... این معنی باید که والی و غیروالی بردل خود تقریر کند تا بروی آسان شود روزی چند صبر کردن از شهوات دنیا و شفقت بردن پرده‌پوشی و نیکو داشتن بندگان خدای...»

به نظر غزالی: «والی باید بنای همه کارها بر رفق نهاد نه به عنف، جهد کند تا همه رعیت از او خشنود باشند... بهترین ائمه آنند که شما را دوست دارند و شما ایشان را دوست دارید. و بدترین آنند که شما را دشمن دارند و لعنت کنند و شما ایشان را لعنت کنید و دشمن دارید، و باید که والی بدان غره نشود که هر که بدو رسد برو ثنا گوید، پندارد که از او بخشودند، که آن هم از بیم بود. بلکه باید معتمدان را فرا کند تا تجسس می‌کنند و احوال او را از خلق می‌پرسند که عیب خود از زبان مردمان توان دانست... خطر ولایت داشتن صعب است و کار خلق خدای نیک کردن عظیم است، و هر که توفیق یابد که بدان قیام نماید سعادت می‌یابد که وراء آن هیچ سعادت نمی‌باشد...» «... هر آنکس که او را بر مسلمانان ولایت دادند و ایشان را چنان نگاه ندارد که اهل بیت خویش (۱)، گویای خویش از دوزخ فراگیر ... خلک تو ای سرد که نه امیر بودی نه عریف (کارگزار) نه کاتب نه عوان (دستیار) و نه جایی (تحصیل‌دار)... وای بر داور زمین از داور آسمان، روزی که او را بیند، مگر آن که داد دهد و حق بگذارد و به هوا حکم نکند، جانب خویشان خود نگاه ندارد و به بیم و امید حکم نکند... حاکم باید که تشنه باشد همیشه به دیدار علماء دیندار، و حریص بود بر شنیدن لمیحت ایشان، و حذر کند همیشه از علماء حریص بر دنیا که وی را عشو دهند و بروی ثنا گویند و خشنودی وی طلب کنند تا از آن سردار حرام که در دست وی است چیزی به مگر و حیل بدست آرند.»^۲ غزالی که عمر خود را در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی سپری کرد.

۱. نصیحة الملوك، به اهتمام استاد هاشمی، ص ۳۲۱.

۲. کیمیای سعادت، ص ۱۴۰۹، به اختصار.

در نصیحة الملوك می نویسد: «روز قیامت والیان (ولایة و حکمرانان) را بیارند و حق تعالی گوید: شما شبانان گوسفندان من بودید و خزینه داران سلطنت من بودید چرا کسی را که حد زدید و عقوبت کردید بیش از آن کردید که من فرمودم...» در جای دیگر غزالی می نویسد که پادشاه و فرمانروا «...بدان قناعت نکنند که خود از ظلم دست بدارد، ولیکن غلامان و چاکران و گماشتگان و نایبان خود راهذب دارد و به ظلم ایشان رضا ندهد، که او را از ظلم ایشان بپرسند چنانکه از ظلم وی بپرسند (و ایشان را از ظلم وی بپرسند) و در تورات است که هر ظلم از عامل به سلطان رسید (یعنی به گوش سلطان رسید) و او خاموش باشد، ظلم او کرده بود و بدان مأخوذ و معاقب بود... و عدل آن بود که ظلم و شهوت و خشم از عقل بازدارد تا ایشان را اسیر عقل و دین کند، نه عقل دین را اسیر ایشان... بدان و آگاه باش ای سلطان عالم که عدل از کمال عقل خیزد و کمال عقل آن بود که کارها را چنانکه هست بیند و حقیقت و باطن آن دریابد و بظاهر آن غره نشود.»^۲ بنظر غزالی اگر سلاطین و والیان به فکر طعام خوش و جامه دینا و فرونشاندن خشم و شهوت خود باشند در حقیقت «...چاکران و خدم شکم و فرج و شهوت خویشند... و سجد می کنند (خویشتن را)»^۱

غزالی در جای دیگر به گفتار زرتشت و کنفوسیوس صبغه اسلامی می دهد و خطاب به والی و فرمانروا می گوید: «هرواقعه ای که پیش آید، تقدیر کند، که او رعیت است و دیگری والی و هرچه به خود نپسندد هیچ مسلمان را نپسندد و اگر نپسندد غش و خیانت کرده باشد در ولایت...» دیگر از تعالیم غزالی این است که از ولایة و خداوندان قدرت می خواهد که به ارباب رجوع و ستم دیدگان به دیده لطف و عنایت بنگرند و به درد مردم برسند و آنان را بر درگاه خود منتظر و بلا تکلیف نگذارند: «آنکه انتظار ارباب حاجات را بر درگاه خویش حقیر نشناسد و از آن خطر حذر کند و تا مسلمانان را حاجتی بود، بهیچ عبادت توافل مشغول نشود که گزاردن حاجات از همه نوافل فاضلتر است.» در جای دیگر غزالی به نکته بسیار ظریفی یعنی به رابطه «عدل» با «قناعت» اشاره می کند و به کسی که قبول مسئولیت کرده است می گوید: «خویشتن را عادت نکنند که به شهوات مشغول شود بدان که جامه های نیکو پوشد و طعامها خوش خورد، بل باید که در همه چیزها قناعت کند که بی قناعت عدل ممکن نشود.»^۲

ابن خلدون ضمن بحث در پیرامون دبیری و وظایف دبیران می نویسد: «هرگاه یکی از میان شما به حکومت فاحیه ای برگزیده شود، یا یکی از امور مربوط به خلق خدا و خاندان او به شما تفویض گردد، باید خدای عزوجل را در نظر آورد و طاعت او را پیشه سازد و یاود ناتوان باشد و به داد ستم دیدگان برسد، چه خلق، خاندان خداوند و محبوب ترین کسان در نزد خدا آنان هستند که بیش از همه نسبت به خاندان وی مهر می ورزند و با ایشان همراهی می کنند.»^۳

سوء استفاده والیان: باتمام این تعالیم و اندرزها اکثر خداوندان قدرت، به مسائل و مشکلات زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم توجه نمی کردند، و منافع خود و مخدومان را

۱. نصیحة الملوك، ص ۳۸ و ۴۷. ۲. همان کتاب، ص ۴۸.

۳. مقدمة ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۹۲.

بر مصالح اکثریت مرجع می‌شمرند:

به نظر جرجی زیدان «والیان و استناداران مانند وزراء، مردمی متجاوز و زورگو بودند، همین که عامل یا استناداری به محل مأموریت می‌رفت، اول چیزی که متوقع بود هدیه ورود (پشم روشنی) بود که باید پول و پارچه و برده و اسب و استر و غیره به مقدار زیادی تقدیم کنند. منبع دیگر درآمد آنان این بود که تجارت چوب و کالاهای دیگر را در دست خود می‌گرفتند. برای پر کردن کیسه خود و وزیران، باجهای جدیدی وضع می‌کردند و سالی چند مرتبه مالیات می‌گرفتند. علاوه بر این، گاهی خانه یا پل یا نهری احداث می‌کردند و هزار دینار مخارج آن را برای دولت ده هزار و صد هزار دینار حساب می‌کردند (مانند بعضی مأموران و مقاطعه کاران امروز). علاوه بر اینها، از راه دست‌اندازی به املاک مردم نیز مقدار زیادی استفاده می‌کردند. از راه همین سوء استفاده‌ها، دارایی محمد بن سلیمان والی بصره در زمان رشید پنجاه میلیون درهم نقد، و املاک زیادی بود که روزی صد هزار درهم درآمد آن املاک می‌شد. و تقدیفه علی بن عیسی بن ماهان به ده میلیون درهم رسید و هارون همه را ضبط کرد.

خلاصه مطلب این که پس از استیلای سپاهیان به حکومت عباسی، سرداران ترک اقتدار خلفا را تصاحب کردند، ثروت دولت از بیت‌المال به دست بزرگان افتاد. یعنی وزیران و عاملان و کاتبان و حاجبان و سرداران که واسطه میان مردم و خلفا بودند، پول و قدرت و لغو را در دست داشتند و خلفا جز غصب و مصادره اسوا و وزیران و مأموران عالی‌رتبه، وسیله دیگری برای حفظ دولت نداشتند و در واقع با گوشت بدن خود تغذیه می‌کردند. از آنرو، به تدریج دستگاه خلافت رو به ضعف رفته و سرانجام متلاشی شد... سنگینی تمام بارها به دوش کشاورزان و سایر طبقات مالیات‌بده افتاد. مأمورین دولت بدون این که کمترین مساعدتی در تولید محصولات و عایدات بکنند، با کمال سختی از مردم مالیات می‌خواستند. نتیجه این شد که ملل تابع خلافت عباسی یکی بعد از دیگری علم استقلال برافراشتند و سرانجام دستگاه خلافت در نتیجه فساد و تباهی و سوء سیاست خلفا به دست مغول سرنگون شد...»^۱

بطور کلی خلفای عباسی مردمی نزدیک‌بین بودند، آینده‌نگری و مال‌اندیشی در فاسوس فکری آنان راه نداشت. هارون به حکام و فرمانروایانی که در تجاوز به حقوق عمومی به اصول و ضوابطی قایل بودند راضی نبود چنان که وی «ولایت طبرستان را به محمد بن یحیی بن - خالد برمکی و برادر او موسی داد، آنها ملکهای دهقانان را به زور می‌خریدند و ستم‌ها و نارواییها می‌کردند، هر جا از دختر خویروی نشان می‌یافتند، به قهر و ستم می‌خواستند... خلیفه ازین نارواییها بی‌خبر نبود، درین تاراج نابکارانه که حکام و امراء ولایات پیشه گرفته بودند، همواره سهمی نیز به خلیفه فرستاده می‌شد.»^۲

ولی خلیفه طماع، به این رشوه‌ها قانع نبود. به همین علت، هارون پس از چندی فضل بن یحیی برمکی را از خراسان بخواند و علی بن عیسی بن ماهان را که غارتگری بی‌همتا

۱. مقدمه جرجی زیدان، ۲۳، ص ۲۰۸ به بعد.

۲. عقد الفرید، به نقل از دو قرن سکوت، دکتر عبدالحسین زین‌کوب، ص ۵۷.

بود، به جای او فرستاد برای آن که خوانندگان بهتر به فساد دستگاه خلافت و مظالم حکام و مأمورین آن دوره واقف گردند، شرحی را که مورخ شهید، ابوالفضل بیهقی در این باره نوشته است نقل می‌کنیم:

بیدادگری علی بن عیسی بن ماهان در خراسان: پس از پایان حکومت فضل در خراسان، هارون الرشید تصمیم گرفت علی بن عیسی بن ماهان را به اسارت خراسان منسوب کند و در این باب با یحیی برمکی مشورت کرد، وی که پیری کارآزوده بود، به خلیفه گفت: «علی سردی جبار و ستمکار است» ولی هارون علی رغم اندرز یحیی، علی را به خراسان فرستاد و او به غارت و ستمگری مشغول شد و هر چه جاسوسان به خلیفه از بیدادگریهای وی نوشتند، در سراج خلیفه مؤثر نیفتاد، بیهقی می‌نویسد: «علی خراسان و ماوراءالنهر و ری و جبال و گرگان، طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان بکند و بسوخت و آن ستمگر حد و شمار بگذشت، پس از آن مال، هدیه ساخت رشید را که پیش از وی کسی نساخته بود و نه پس از وی بساختند و آن هدیه نزدیک بغداد رسید و نسخت آن بر رشید عرضه کردند، سخت شاد شد و به تعجب ماند... که فضل بن یحیی، هدیه آن مقدار آورد از خراسان که عاملی از یک شهر بیش از آن آرد و علی چندین فرستاد... دیگر روز بر خضراء میدان آمد و بنشست و یحیی و دو پسرانش را بنشانند و فضل ربیع و قوم دیگر، گروهی بایستادند و آن هدیه‌ها را به میدان آوردند، هزار غلام ترك بود به دست هریکی دو جامه ملون از ششتری و سپاهانی و سقلاطون و ملحم دیباجی و دیبای ترکی و دیداری و دیگر اجناس. غلامان بایستادند با این جامه‌ها و برابر ایشان هزار کنیزك ترك آمد، به دست هریکی جامی زرین یا سیمین پر از مشک و کافور و عنبر و اصناف عطر و ظرایف شهرها، و صدغلام هندو و صد کنیزك هندو بغایت نیکو رو و شارهای قیمتی پوشیده. و غلامان تیغهای هندوی داشتند هر چه خیاره تر و کنیزکان شارهای باریک در سفطهای نیکوتر از قصب، و با ایشان پنج پیل تر آوردند و دو ماده، نران با برگستانهای دینا و آیینهای زرین و سیمین، و مادگان با مهدهای زر و کمرها و ساختههای سرصع به جواهر بدخشی پیروزه، و اسبان گیلی و دو بیست اسب خراسانی با جلای دینا، و بیست عقاب و بیست شاهین و هزار اشتر آوردند. دو بیست پالان و افسارهای ابریشمین، دیباها در کشیده در پالان و جوال سخت آراسته و سیصد اشتر از آن با سخم و مهد، بیست با مهدهای بزرو پانصد هزار و سیصد پاره بلور از هر دستی، و صد جفت گاو و بیست عقد گوهر سخت قیمتی و سیصد هزار سروراید و دو بیست عدد چینی فغفوری از صحن و کاسه و غیره که هریک از آن در سرکار هیچ پادشاهی ندیده بودند. و دو هزار چینی دیگر از لنگری و کاسه‌های کلان و خمرهای چینی کلان و خرد، و انواع دیگر و سیصد شادروان و دو بیست خانه قالی و دو بیست خانه محفوری، چون این اصناف نعمت به مجلس خلافت و میدان رسید، تکبیری از لشکر برآمد و دهل و بوق زدند، آن چنان که کس مانند آن یاد نداشت و نخوانده بود و نشنوده.

هارون الرشید روی سوی یحیی برمکی کرد و گفت: «این چیزها کجا بود در روزگار پسر تفضل؟ یحیی گفت: زندگی امیرالمؤمنین درازباد، این چیزها در روزگار اسارت پسر مدد خانه‌های خدادندان این چیزها بود، به شهرهای عراق و خراسان. هارون الرشید از این جواب سخت خیره شد، چنان که آن هدیه بروی منغص شد!... چون بار بگسست، هارون الرشید با یحیی

بهای کرد و گفت ای پدر چنان سخن درشت دی در روی بگفتی، چه جای چنان حدیث بود، یعنی گفت زندگی خداوند دراز باد، سخن دامت و حق ددشت باشد... تادریان کارم البته نصیحت بازنگیرم و کفران نعمت تورزم، منهیان را زهره نیست که آنچه رود باز نمایند و رعایای خراسان را ناچیز کرد و اقویا و محتشمان را برکنند و ضیاع و اسلاک بستد و لشکر خداوند را درویش کرد... بدین همه که فرستاد نباید نگرست که از ده درم که بسته است دو یا سه فرستاده است و بدان باید نگرست که ساعت تا ساعت خللی افتد که آنرا درتوان یافت که مردم خراسان چون از خداوند نویسد شوند از ترک آن مدد خواهند.»^۱

نه تنها هارون الرشید، بلکه سایر خلفای عباسی نیز به منافع اجتماعی مردم بی اعتنا بودند، مؤلف روضة الصفا درباره مأسون که خلیفه ای آزاد اندیش بود چنین می نویسد:

در زمان مأسون عده ای از کوفیان به درگاه خلافت آمدند و از حاکم خود شکایت کردند. «مأسون گفت شخصی را از میان خود انتخاب کنید که به اختصار سخن گوید. آنان شخصی را برگزیدند و آن مرد خطاب به مأسون گفت عامل تو (بدترین عامل است در روی زمین، زیرا که در سال اول که به ولایت ما آمد، اساس بیت و فرش فراوانی را فروخته به وی دادیم و در سال دوم ذخایر و عقار خود را به معرض بیع آورد ثمن آن را تسلیم او نمودیم و امسال به پایه تخت خلافت مسیر آمده ایم تا استغاثت کرده بیچارگی و درماندگی خود را تقریر کنیم، مأسون گوید زبان به دشنام او گشادم و گفتم دروغ می گویی چه من آن عامل را به کوتاه دستی و رعیت پروری و داد و عدل و خدای ترسی اعتقاد دارم و گمان من آن است که او در صفات رضیه و حسن معاش با بندگان خدای تعالی و نیک نفسی و خیراندیشی رعایا عدیل و لطفی ندارد. آن مرد گفت من دروغ گفتم و امیر راست می گوید که آن عامل بر این صفات موصوف است. اما خدای تعالی امیر را بر تخت خلافت جهت آن نشانده که ساکنان ربع مسکون از انعام و احسان او بسویت بهره ور گردند. و از انصاف امیر دور می نماید که اثر عدل این عامل به ولایت ما مخصوص گردد... گفتم قم فی غیر حفظ الله که من آن عامل را از عمل کوفه عزل کردم و بعد از این هر کرا صلاح دانید به جای او نصب کنم...»^۲

مظالم و بیدادگریهای عامل هارون و دیگر خلفای عباسی، به مردم ایران نشان داد، که تنها راه نجات، مبارزه با دستگاه خلافت است.

«... کارگزاران و گماشتگان، امارت و وزارت را، از خلیفه اجاره می کردند و در بدت «اموریت خویش از هیچ گونه بیداد و ستم روگردان نبودند.

خلیفه نیز احیاناً بطعم آنکه، دسترنج تبهکاریهای چندین ساله آنان را بعنوان «بصادره» از آنها بستاند از آنان مؤاخذه نمی کرد.»

مردم، حتی «دهقانان» و «بازرگانان» در زیر بار جور و فشار عمال ولایات خرد و فرسوده شده بودند.. در مقابل این فجایع و مظالم فقط قیام و شورش، روزنه امیدی می گشود، حمزه بن آذرک وقتی برضد نارواییها برخاست، گفت: «نگذارید که این ظالمان برضعا جور کنند.»

۱. تادریخ بیعتی، ص ۴۱۶.

۲. روضة الصفا، ۲۳، ص ۴۶۸.

در خراسان و سیستان و کرمان بسیاری از ستمدیدگان دعوت او را اجابت کردند... بسیاری از کسانی که با او بودند از خوارج ایرانی بودند، نکته جالب توجه اینست که در قیام خوارج، ایرانیانی که از دستگاه حکومت، ستم دیده و ناراضی بودند با عربان همداستان می شدند، و هرگز ملاحظه برتری های نژادی در میان نبود خاصه که بیشتر خوارج لازم نمی دانستند که خلیفه مسلمانان از عرب و قریش باشد و همین امر موجب انتشار افکار و تعالیم آنها در میان ایرانیان بود... در تاریخ سیستان می بینیم که وقتی عامل خلیفه از بیم حمزه از سیستان گریخت وی «مردمان سواد سیستان را همه بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش به سلطان ندهید، چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یک جای نخواهم نشست.»^۱

... وقتی کار خوارج در خراسان بالا گرفت علی بن عیسی در این کار فرو ماند، ناچار نامه ای به هارون نوشت و وی را آگاه کرد «که مردی از خوارج سیستان برخاسته است و به خراسان و کرمان تاختن ها همی کند و همه عمال این سه ناحیت را بکشت و دخل پوخت و یکدم و یک جبهه از خراسان و سیستان و کرمان بدست نمی آید.»^۲

«قیام خوارج در خراسان چنان مایه بیم و نگرانی خلیفه شد که خود برای فرونشاندن آن عازم خراسان گشت، در ری علی بن عیسی که مورد سخط واقع شده بود، با تقدیم هدایا و تحف او را راضی نمود و امارت خراسان را برای خود حفظ کرد، اما چندی بعد معزول شد، در حالیکه کار از کار گذشته بود.»^۳

وقایع خراسان و ناپسامانیهایی که متعاقب آن رخ داد به طاهریان و نخستین شهریان سامانی آموخت که در حکومت و فرمانروایی به اصول و ضوابطی پای بند باشند و یکباره دست تطاول بسوی مردم دراز نکنند.

پس از استقرار حکومتهای مستقل در ایران، یکی از وظایف و تعیین حکام و مأمورین اختیارات امیر یا شاه، تعیین استانداران و فرمانداران برای نواحی ولایات در ایران

مختلف کشور و اعزام مأمورین مخفی سیاسی به مسالک مجاور برای کسب اطلاعات بود. ظاهراً اعزام استانداران و مأموران عالی مقام به نقاط مختلف کشور، طی تشریفات خاصی انجام می گرفت، و رئیس دیوان رسایل فرمانی به نام اشخاص مورد نظر صادر می کرد و حدود قدرت و وظایف مأمور را، در منطقه حکمرانی مشخص می نمود، و مناسبات ویرا با طبقات زحمتکش، یعنی کشاورزان و ارباب حرف و کسبه و تجار، و طرز رفتار وی را با طبقات ممتاز یعنی سادات، علما، ائمه و قضات و سران سپاه گوشزد می کرد. همچنین در این فرمان راجع به راه و رسم اخذ مالیات و وظایف اساسی مأمورین در حفظ امنیت راهها و بلاد مختلف، و رسیدگی و نظارت در عیار مسکوکات و جلوگیری از احتکار و بروز قحطی و جزاینها تعلیمات و دستورهایی داده می شد.

اسرای سامانی برای حکومت ولایات معمولاً کسانی را انتخاب می کردند که خود آنها را می شناختند و یا وزراء یا یکی از سران قوم معرفی کرده باشند. این حکام غالباً از میان

۱. تاریخ سیستان، ص ۱۵۸.

۲. تاریخ سیستان، ص ۱۶۰. ۳. دو قرن سکوت، دکتر زرین کوب، ص ۸۵ به بعد.